با رسول الله صلی الله علیه وسلم به غزوه ای رفتیم؛ ما - اشعری ها - شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به نوبت بر آن سوار می شدیم. از این رو پاهای مان زخمی شد؛ پاهای من نیز زخمی گردید.

از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که می گوید: با رسول الله صلی الله علیه وسلم به غزوه ای رفتیم؛ ما - اشعری ها - شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به نوبت بر آن سوار می شدیم. از این رو پاهای مان زخمی شد؛ پاهای من نیز زخمی گردید و ناخن هایم افتاد. لذا پاهای مان را با تکه های پارچه می بستیم. به همین سبب این غزوه «ذات الرقاع» نامیده شد. ابوبرده می گوید: نخست ابوموسی این حدیث را بیان می کرد؛ اما بعدها بیان آن را ناپسند می دانست و می گفت: من این کار را نکردم که آن را بازگو کنم. گویا دوست نداشت چیزی از عملش را فاش کند.

[صحیح است] [متفق علیه]

ابوموسی رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه وسلم و عده ای از صحابه جهت غزوه ای همراه می شود؛ تعداد اشعری ها در این غزوه شش نفر بوده که یک شتر داشتند و به نوبت بر آن سوار می شدند؛ یکی از آنها مسافتی را سوار می شد و وقتی نوبتش به پایان می رسید، دیگری سوار می شد؛ و به همین ترتیب نوبتی عمل می کردند تا به مقصد برسند. ابوموسی می گوید: «پاهای ما و پاهای من زخمی شدند و ناخن هایم افتاد». که البته سبب آن پیاده روی در صحرا و مسافت طولانی بود. و چون چیزی نداشتند که با آن پاهای شان را بپوشند و کفش های شان پاره شده بود، پای لخت راه می رفتند. به همین جهت به شدت زخمی شدند اما از طی کردن مسیر باز نایستادند و این مساله منجر به توقف آنها نشد. بلکه حرکت شان را برای روبرو شدن با دشمن ادامه دادند. در ادامه می گوید: پاهای مان را با تکه های پارچه می بستیم. و این یعنی کفش های شان از پیاده روی طولانی پاره شده بود، از این رو پارچه هایی را بر پاهای شان بسته بودند تا آنها را از آسیب دیدن و گرمای زمین حفظ کنند. سپس می گوید: از این جهت که پاهای مان را با تکه های پارچه بسته بودیم، این غزوه "ذات الرقاع" نامیده شد. یعنی این غزوه در جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم، بعد از آن غزوه ی ذات الرقاع نامیده شد. و این یکی از اسباب نامگذاری آن بوده است. [رقاع، جمع رقعه است و به وصله یا پینه ای می گویند که بر کفش یا لباس می دوزند.] ابوبرده می گوید: نخست ابوموسی این حدیث را ذکر می کرد اما بعدا بیان آن را ناپسند می دانست و می گفت: من این کار را نکردم که آن را بازگو کنم. گویا دوست نداشت چیزی از عملش را فاش کند. به عبارت دیگر ابوموسی بعد از بیان این حدیث، آرزو می کرد ای کاش آن را نمی گفت؛ چون با تزکیه و تایید خودش همراه بود. و کتمان عمل صالح برتر از اظهار آن است مگر به دلیل مصلحتی راجح؛ مثلا در مورد کسی که مقتدای دیگران است، اظهار آن بهتر از کتمانش می باشد. و در حدیث دیگری آمده است: «فَأَخْفَاها حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ»: «صدقه را چنان پنهان کند که دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می دهد». متفق علیه

http://sunnah.global/hadeeth/fa/show/3704